

# مقام انسان از دیدگاه ملاصدرا

□ زهره نیک‌فرجام

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران

به مجرد برزخی (یا مثالی) و سپس به مجرد عقلی و در نهایت به مقام فوق مجرد - یعنی مقام الهی که هیچ حد و محدودیت و ماهیتی ندارد - نائل شود.

چکیده

کلید واژه

نفس انسان؛

خلیفه الله؛

وحدت وجود؛

معرفت نفس؛

کشف؛

تشکیک در حقیقت وجود؛

حرکت جوهری.

انسان کامل؛

بحث از انسان و نفس انسان دانشی است که تاریخی طولانی دارد، بطوریکه مبنای بسیاری از مباحث کلامی از جمله مبدأ و معاد قرار گرفته است. ابن عربی وجه تسمیه انسان را این می‌داند که مأنوس با مرتبه کمالی است و لذا «انسان کامل» در معنی انسان است و دیگر افراد تنها شکل انسانی دارند. بعضی انسان را به «حیوان ناطق» تعریف کرده‌اند اما از نظر ابن عربی جماد و نبات و حیوان نیز حی و ناطق هستند، زیرا بتصریح قرآن همه اشیاء تسبیح خدا می‌کنند.

مقدمه

بدون شک مسئله «انسان» یکی از مهمترین مسائلی است که در تاریخ فرهنگ و هنر تمام جوامع انسانی وجود داشته است. در تفکر عرفانی و اندیشه فلسفی مسئله‌ای را نمی‌توان یافت که با «انسان» و «نفس انسانی» بدون ارتباط باشد. بحث درباره نفس یا «روانشناسی فلسفی»<sup>۱</sup> دانشی است که تاریخی طولانی دارد. آدمی از دیرباز درباره خویشتن خویش - که از هر چیزی به او نزدیکتر است - به فکر افتاده و چکیده این اندیشه در فرهنگ اقوام و ملل بزرگ جهان بنحوی برجای مانده و بصورت بخشی از تاریخ فرهنگ، خاصه تاریخ اندیشه فلسفی ایشان درآمده است. این بحث در فرهنگ اسلام مبنای بسیاری از مباحث کلامی است. غالب فیلسوفان و عارفان مسلمان راه

از نظر ابن عربی حقیقت انسان همان لطیفه ربانی است که حق تعالی از روح خود در جسم انسان دمیده است. این لطیفه همان قلب است که جوهر نورانی مجرد می‌باشد و انسانیت انسان با آن تحقق می‌یابد. ملاصدرا نیز حقیقت انسان را «نفس ناطقه» می‌داند اما نه بمعنایی که پیشینیان برای آن و عارفان برای «قلب» بیان کرده‌اند، بلکه وی بر مبنای حرکت جوهری و حدوث جسمانی نفس، بدن را مرتبه نازل نفس می‌داند. بنابراین در فلسفه ملاصدرا، تنویت بدن - نفس که پیشینیان را با مشکلاتی مواجه ساخته بود از میان برمی‌خیزد.

ملاصدرا معتقد است نفس انسانی دائم در ترقی و تکامل است و بواسطه این حرکت می‌تواند از مرتبه طبیعت

۱. ر.ک: نصر، سید حسین، نیاز به علم مقدس، ص ۵۰.

خداشناسی یا دستکم یکی از راههای شناخت خدا (مبدأ) را شناخت نفس می‌دانند؛ همچنانکه این بحث را کلید مباحث معاد و انجام‌شناسی نیز می‌داند.<sup>۲</sup>

حکما و عرفای مسلمان نکات بدیع فراوانی درباره «شناخت نفس» بیان کرده‌اند. از جمله این اشخاص که به مسئله انسان و شناخت خویش، توجه بسیاری نموده‌اند، ملاصدرا و ابن عربی هستند که هر یک پیروان بسیاری دارند. لذا در این مقاله، سعی بر اینستکه ابتدا نظر ملاصدرا درباره انسان و مقام او و امکان شناخت نفس، سپس نظر ابن عربی در این باره، و تطبیق بین آرای ملاصدرا و ابن عربی، روش ملاصدرا در شناخت انسان و در پایان انسان کامل از نظر ملاصدرا، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

• از نظر ملاصدرا مسلمانی که به قرآن اعتقاد دارد باید در ابتدا انسان را بشناسد و به احوال و اسرار او و مقامات و درجاتش عنیم پیدا کند. قرآن نسخه‌ای است که کمال انسان و مقامات این خلیفه ربانی را شرح می‌دهد. انسان نیز مانند نسخه عنصری است که جامع جمیع عوالم کونی و عقلی و عوالم ما بین آنهاست.

#### مقام انسان از دیدگاه ملاصدرا

در آیه ۳۰ از سوره بقره، انسان خلیفه خدا بر روی زمین معرفی شده و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. ملاصدرا در تفسیر این آیه بیان می‌کند که سلطنت ذات ازلی و صفات والای واجب اقتضا می‌کرد که با ظاهر کردن مخلوقات و محقق ساختن حقایق و مسخر کردن اشیاء پرچم ربوبیت را برافرازد. این امر، بدون واسطه محال بود، چون ذات حق قدیم است و مناسبتی بعید بین عزت قدم و ذلت حدوث می‌باشد؛ لذا خداوند

جانشینی برای خویش در تصرف و ولایت و حفظ و رعایت قرار داد، این جانشین رویی به قدم دارد و از حق استمداد می‌جوید و رویی به حدوث دارد که به خلق مدد می‌رساند.

حق تعالی او را خلیفه خویش در تصرف ساخت و کسوت تمام اسماء و صفات خود را بر او پوشاند و این خلیفه را «انسان» نامید، زیرا با رابطه جنسیت و واسطه انسیت میان او و خلق، انس واقع می‌شود. حق تعالی بحکم اسم «ظاهر» و «باطن» خود، حقیقتی باطنی و صورتی ظاهری برای او قرارداد تا بتواند در ملک و ملکوت تصرف کند.<sup>۳</sup>

آشکار است که ملاصدرا در این تفسیر شدیداً متأثر از ابن عربی است. وی همانند ابن عربی انسان را نسخه الهی،<sup>۴</sup> دارای جامعیت کبری،<sup>۵</sup> و عالم صغیر می‌داند، همچنانکه عالم، انسان کبیر است.<sup>۶</sup>

ملاصدرا بدلیل گرایشی که به تفکر فلسفی دارد، همین مضامین را بزبایی و با اصطلاحات فلسفی توضیح داده است. با اعتقاد وی عوالم کلی وجود سه است: اولین نشئه، عالم مادیات است که حادث و کائن و فسادپذیرند. نشئه میانی، عالم صور مقداری و محسوسات صوری است که عالم از ماده است، این عالم «مثال» نام دارد و سومین نشئه، عالم صور عقلی و مُثُل مفارق است. انسان حقیقتی است که بالقوه این عوالم و نشآت در او جمعند. باین دلیل که انسان دارای سه مشعر است: مشعر حس که مبدأش طبع است، مشعر تخیل که مبدأ آن نفس است و مشعر تعقل که مبدأ آن عقل است. در ابتدای خلقت، نفس انسانی بالقوه در این سه نشئه بوده است. سپس ملاصدرا با استفاده از آیات قرآنی: ﴿وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلِ وَلَمْ نَكُ شَيْئاً﴾ و ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ بیان می‌دارد که انسان قبل از تحققش در مکن امکان بوده و لذا قوه کمالات را داشته است، بنابراین در

۲. ر.ک: سبزواری، حاج ملاحادی، اسرار الحکم، ص ۱۷۳.

۳. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۲.

۴. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۴۹۸.

۵. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۶۹.

۶. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۱۸۰.

اصل وجود و کمالاتش متحرک است و بتدریج از مراحل ضعف به مراتب کمال می‌رسد.<sup>۷</sup>

بدین ترتیب انسان ذاتی است که مجموعه‌ای از تمام آنچه را که در عالم هست، بوجه استعداد و قوه، داراست. هر جنسی از اجناس موجودات و هر طبقه‌ای از طبقات و هر عالم از عوالم عقلی و مثالی و طبیعی در ابتدا ناقص و مستعد استکمال هستند و هر ناقصی به کمال خویش مشتاق است و لذا انسان چون دارای مجموع نقصانات اشیاء است، مشتاق چیزی است که جامع جمیع کمالات باشد.

جمیع کمالات بوجه تام، تنها در حق تعالی موجود است، بنابراین حق تعالی برای معشوق بودن احق است و بعد از حق، مجموع عالم - یعنی انسان کبیر - که مشتمل بر مظاهر اسماء و صفات حق است، مستحق عشق و رزیدن است و بعد از ایندو، چیزی جز انسان شخصی (عالم صغیر جزئی) که بالقوه یا بالفعل جمیع مشاعر و قوا را داراست، مستحق محبوب بودن نیست و لذا در بین کائنات بجز شخص انسانی، چیزی که عشق و اشتیاق در آدمی برافروزد، بطوریکه قرار و صبر را بزاید و بیداری شبانه و غم و حزن و گریه را برانگیزد، موجود نیست؛ زیرا در شخص انسانی مشاعر و قوای تمام محبوبات جمع است و غیر از انسان، مخلوقی چنین نیست.

هر یک از اجزای عالم تنها یک قوه و اشتیاق دارند، زیرا یا معقولند که لذاتی غیر از عقل ندارند و یا محسوس صرفند که لذت آنها حسی است. این محسوس مثلاً اگر از باب رنگ و نور باشد تنها چشم لذت می‌برد و اگر از باب صوت و حرف باشد تنها گوش لذت می‌برد. اما در انسان مفردات و مرکبات اشیاء و جواهر و اعراض نه‌گانه و روحانیات مانند ملائکه قوی و جسمانیات مانند جوارح و اعضاء و خلاصه تمام نعمتهای ظاهری و باطنی که در ملک و ملکوت می‌باشند، تحقق دارد.<sup>۸</sup>

از نظر ملاصدرا مسلمانی که به قرآن اعتقاد دارد باید در ابتدا انسان را بشناسد و به احوال و اسرار او و مقامات و درجاتش علم پیدا کند. قرآن نسخه‌ای است که کمال انسان و مقامات این خلیفه ربانی را شرح می‌دهد. انسان نیز مانند نسخه عنصری است که جامع جمیع عوالم کونی

و عقلی و عوالم ما بین آنهاست. آنکه انسان را بشناسد چنان است که کل را شناخته باشد و آنکه جاهل به انسان باشد، جاهل به کل است.

ليس من الله بمستنكر

أن يجمع العالم في واحد

من كل شيء لُبّه ولطيفه

مستودع في هذه المجموعة<sup>۹</sup>

ملاصدرا در کتاب «أسرار الآيات» با بهره‌گیری از آیات

الهی هشت فضیلت برای خودشناسی یعنی شناخت نفس انسانی بیان می‌دارد: اول اینکه بواسطه شناخت نفس انسانی اشیاء دیگر شناخته می‌گردد و هر که به آن جاهل باشد از همه چیز بیخبر است. دوم آنکه نفس انسانی مجموعه تمام موجودات است، هر که آن را بشناسد تمام موجودات را شناخته است. سوم آنکه هر کس نفس خود را بشناسد عالم را شناخته و هر که عالم را بشناسد در مقام مشاهده خداوند تبارک و تعالی است. چهارم آنکه بوسیله شناخت روح خود، عالم روحانی و بقای آن عالم را خواهد شناخت و بوسیله شناخت جسد و پیکر خود، عالم جسدی و تلاشی و نابودی آن را می‌شناسد، پنجم آنکه هر که نفس خود را بشناسد، دشمنان خود را که در آن پنهانند، خواهد شناخت.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دشمن‌ترین دشمن تو نفس تو است. «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك».<sup>۱۰</sup>

ششم آنکه هر کس نفس خود را بشناسد می‌داند که چگونه آن را اداره و رهبری کند، هر کس که بتواند نفس و لشکریان او را رهبری کند می‌تواند که عالم را رهبری نماید و سزوار است که از خلفای الهی گردد. هفتم آنکه هر کس نفس را بشناسد در هیچکس بدی و نقص نمی‌بیند مگر آنکه آنرا در خود موجود می‌بیند. هشتم آنکه هر که نفس خود را بشناسد در واقع خدای خود را شناخته است، و روایت شده که خداوند هیچ کتاب آسمانی نفرستاده است مگر آنکه در آن نوشته: «ای انسان خود را بشناس».

۷. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۲۸، ۲۲۹.

۸. همان، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۹. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۴۹۸.

۱۰. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۶.

ملاصدرا برای روایت یادشده سه تفسیر متفاوت بیان می‌کند: یکی آنکه بواسطه شناختن نفس، پروردگار شناخته می‌شود چنانکه شناخت زبان عربی مقدمه شناخت علم فقه است، گرچه بین آندو واسطه‌های زیادی وجود دارد. دیگر آنکه وقتی شناخت نفس حاصل گشت بدون فاصله، شناخت خداوند حاصل می‌گردد، مانند آنکه وقتی خورشید طلوع کند روشنی حاصل می‌گردد، تفسیر سوم اینستکه شناخت پروردگار حاصل نمی‌شود جز آنکه نفس شناخته شود؛ زیرا با شناخت نفس، عالم شناخته می‌شود و با شناخت عالم، به خداوند معرفت حاصل می‌گردد.

ملاصدرا بالاترین و آخرین مرتبه در شناخت خداوند را شناخت نفس می‌داند. وی با بهره‌گیری از آیه ۱۹ سوره حشر: «لَتَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ» و استفاده از عکس نقیض بیان می‌دارد که هر کس نفس خود را بشناسد، خدای را خواهد شناخت و جهل به نفس نتیجه‌ای جز جهل به حق ندارد.<sup>۱۱</sup>

ملاصدرا گرچه در «اسرار الآیات» خود را مقید بر استدلال عقلانی نمی‌کند و سخنانش جز تأویلی بر آیات قرآن بنظر نمی‌رسد، اما با توجه به مباحث وی در آثار فلسفی می‌توان دلایل عقلانی وی را بدست داد. ملاصدرا وجود معلول را عین ربط نسبت به علت می‌داند<sup>۱۲</sup> و از طرفی علم معلول به علت را حضوری می‌داند.<sup>۱۳</sup> بنابراین اگر کسی که ذاتش عین ربط به حق تعالی است خود را مشاهده کند یقیناً خدای را مشاهده خواهد کرد. علم حضوری مانند علم حصولی بواسطه انتقال از علمی به علم دیگر نیست، زیرا علم حضوری یک واقعیت خارجی و حقیقت شخصی و جزئی است. جزئی چنانکه در منطق بیان شده است کاسب و مکتسب نیست و لذا هرگز با شناخت یک واقعیت شخصی نمی‌توان به واقعیت شخصی دیگر پی برد. بنابراین معنای اینکه اگر کسی خود را بشناسد، خدای خود را خواهد شناخت اینستکه شناخت نفس، که یک شهود خارجی است، بدون وجود خداوند ممکن نیست، زیرا شناخت نفس عین وجود نفس است و وجود نفس نیز عین ربط به خداوند است؛ پس شهود نفس عین ربط به شهود پروردگار است و غفلت از

خداوند با شهود نفس یکی نیست. بنابراین همچنانکه ملاصدرا نیز اشاره کرده،<sup>۱۴</sup> مضمون آیه «نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»<sup>۱۵</sup> با حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۱۶</sup> عکس نقیض یکدیگرند. اگر انسان واقعیت خود را بشناسد - از آنجا که چیزی جز تعلق به خدای تعالی نیست و حقیقتی مستقل ندارد - خدای را هم خواهد شناخت. ربط و فقر برای حقیقت انسان نسبت به خداوند مانند زوجیت برای اربعه نیست که لازمه ذات باشد بلکه مانند خود اربعه برای اربعه است که عین ذات اوست و همانطوریکه استقلال و غنا برای خدای تعالی عین ذات اوست، فقر هم برای موجود ممکن عین ذات اوست. پس اگر کسی خود را بشناسد چون ذاتش وابسته به حق است، یقیناً حق را می‌شناسد و اگر حق را نبیند باین دلیل است که خود را فراموش کرده است.

**\* «معرفت انسان به نفس خود، مقدم بر معرفت انسان به رب خود است. زیرا معرفت به رب نتیجه معرفت به نفس است، لذا پیامبر ﷺ فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».**

**تبيين نظر ملاصدرا در امکان شناخت نفس**

از نظر ملاصدرا هر انسانی می‌تواند به نفس خویش معرفت بیابد. وی در تفسیر آیه «لیس کمثله شیء» وهو السميع البصیر<sup>۱۷</sup> بیان می‌کند که این آیه «مثل» را از خداوند نفی می‌کند و «مثال» را برای او اثبات می‌کند. در عالم وجود فقط نفس آدمی است که در ذات و صفات و افعال، مثالی برای حق تعالی است، هر انسانی باین معنی - که همان خلیفه خدا بودن است - دقت کند نفس خود را

۱۱. ر.ک: اسرار الآیات، ملاصدرا، ص ۲۴۴ و ۲۴۸.

۱۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۶.

۱۳. همان، ص ۱۷۷.

۱۴. ملاصدرا، اسرار الآیات، ص ۲۴۸.

۱۵. سوره حشر، آیه ۱۹.

۱۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۱۷. سوره شوری، آیه ۱۱.

خواهد شناخت و لذا «رب» خویش را نیز می‌شناسد.<sup>۱۸</sup>  
ملاصدرا علم به نفس را عین نفس می‌داند و بدین ترتیب آدمی به خویشتن خویش معرفت می‌یابد. اکثر مردم بعلت توجه شدید به محسوسات و غوطه‌ور شدن در عالم ماده، از توجه به ذات و درک کنه و حقیقت خود عاجزند و تنها درکی ضعیف از ذات خویش دارند. اما نفوس کامل و قوی، به ذات و صفات و قوای خویش کاملاً علم دارند.<sup>۱۹</sup> وی در رساله «سه اصل» می‌گوید:

اکثر آدمیان از آن (معرفت نفس) غافلند، و این بزرگترین اسباب شقاوت و ناکامی آخرت است که اکثر خلق را فرو گرفته است. در دنیا، چه هر که معرفت نفس حاصل نکرده باشد خدای خود را نمی‌شناسد: ﴿من عرف نفسه فقد عرف ربه﴾ و هر که خدای را نشناسد با دواب و چارپایان برابر باشد: ﴿أولئك كالأنعام بل هم أضل﴾؛<sup>۲۰</sup> چنین کسان، در روز آخرت کوردل محشور می‌گردند: ﴿صم بکم عمی فهم لا يرجعون﴾<sup>۲۱</sup> و حق تعالی در حق ایشان گویند: ﴿سوا الله فأنسبهم أنفسهم﴾؛<sup>۲۲</sup> و این بمنزله عکس نقیض ﴿من عرف نفسه فقد عرف ربه﴾ است چه هرگاه فراموشی خدا سبب فراموشی نفس باشد، تذکر نفس موجب تذکر رب خواهد بود و تذکر رب خود موجب تذکر وی به نفس است که ﴿فأذکرونی أذکوکم﴾<sup>۲۳</sup> و «ذکر رب مر نفس را عین وجود نفس است».<sup>۲۴</sup>

انسان موجودی معلول واجب الوجود است. از طرفی علم انسان به نفس خویش عین وجود نفس است و چون علّیت و معلولیت، در حقیقت وجود می‌باشد و ماهیت مجعول بالعرض است،<sup>۲۵</sup> بنابراین هر انسانی به خود علم دارد. هیچ علمی قویتر و محکمتر از علم انسان به نفس خود نیست، زیرا علم ما به ذات خود عین ذات ماست.<sup>۲۶</sup>

### تبیین نظر ابن عربی در امکان شناخت نفس

ابن عربی در «التدبیرات الإلهیة» می‌گوید:

فلما أوجد هذا الخلیفة علی حسب ما أوجده قال له أنت المرأة وبك ننظر إلى الموجودات وفیک ظهرت الأسماء والصفات وأنت الدلیل علی وجهتك خلیفة فی عالمک تظهر فیهم بما أعطیتک تمدهم بأنواری وتغذیهم بأسراری وأنت المطالب بجمیع ما یطرأ فی الملك.<sup>۲۷</sup>

ابن عربی در جای دیگر می‌گوید: اگرچه افراد نوع انسانی هر کدام نسخه‌ای از دیگری می‌باشند که کمالات یکدیگر را دارا هستند و جز بحسب عوارض با یکدیگر تفاوتی ندارند لکن در برخی از ایشان همه اشیاء بنحو بالقوه موجود است و در برخی بنحو بالفعل، که ایشان انبیاء و اولیاء کاملند.<sup>۲۸</sup> انسان از جهت حقیقت جامعه‌اش که تمام مراتب را دربرداشته باشد افضل از تمام موجودات و از جمله ملائکه عالین است، اما ملائکه از آنجهت که تعلقی به ماده ندارد و نور محضند افضل از انسان هستند.<sup>۲۹</sup>

ابن عربی در فصوص الحکم می‌گوید: «معرفت انسان به نفس خود، مقدم بر معرفت انسان به رب خود است. زیرا معرفت به رب نتیجه معرفت به نفس است، لذا پیامبر ﷺ فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». جایز است که این حدیث را بمعنای منع معرفت و عجز از وصول به آن دانست، و نیز جایز است که بمعنای ثبوت معرفت گرفت.

بمعنای اول هیچگاه عارف به نفس خود نمی‌شود و لذا رب خود را نیز نخواهی شناخت و بمعنای دوم اگر نفس خود را بشناسی، رب خویش را هم خواهی شناخت.<sup>۳۰</sup>

سؤالی که در اینجا مطرح است اینست که آیا انسان قادر به شناخت نفس خویش هست؟

ابن عربی در جایی از فتوحات بیان می‌کند که گاهی معرفت به چیزی، همان عجز از معرفت به آن است. شخص عارف می‌داند که معرفت به نفس و معرفت به رب دست‌نیافتنی است، زیرا غرض از معرفت به یک چیز

۱۸. ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، ملاصدرا، ج ۶، ص ۳۸.

۱۹. ر.ک: الحکمة المتعالیة، ملاصدرا، ج ۲، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲۰. سوره اعراف، آیه ۱۷۹. ۲۱. سوره بقره، آیه ۱۸.

۲۲. سوره حشر، آیه ۱۹. ۲۳. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲۴. ملاصدرا، رساله سه اصل، ص ۴۶.

۲۵. ر.ک: الحکمة المتعالیة، ملاصدرا، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲۶. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۴۰.

۲۷. ابن عربی، التدبیرات الإلهیة فی اصلاح المملكة الإنسانیة، ص ۱۳۱.

۲۸. عبدالکریم بن ابراهیم جلیلی، الانسان الكامل...، ج ۲، ص ۷۱.

۲۹. بالی افندی، حل المواضع...، ص ۲۳.

۳۰. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۴۳۲.

آنستکه آن را از غیر خود متمایز کنیم. در اینجا آنچه را که شناخته‌ناشدنی است متمایز می‌کنیم از چیزی که شناخته‌شدنی است و لذا عجز از معرفت نفس و عجز از معرفت رب، خود معرفتی است که ما دارای آنیم.<sup>۳۱</sup>

«رب» عالم خواهد بود و هر کس باندازه شناخت نفس خود به رب خویش معرفت دارد و باندازه جهل به نفس خود، جاهل به رب خویش است.<sup>۳۳</sup>

باین ترتیب، ابن‌عربی برای اشاره به وجود «مطلق» از حکم «حق» بهره می‌گیرد. «حق» در حالت اطلاق خود مطلقاً غیر قابل ادراک و دست‌نیافتنی است. اما حق در مرتبه تجلی که از حالت اطلاق و کنز مخفی بودن بدرآمده است، «رب» نامیده می‌شود.

### مقارنه بین ابن‌عربی و ملاصدرا

گرچه در آثار صدرالمآلهین عباراتی یافت می‌شود که شبیه نظریات ابن‌عربی است، اما با توجه به تفاوت این دو اندیشمند به تفاوت در نظریات آنها می‌پردازیم: از نظر ابن‌عربی، موجود یکی بیش نیست و آن حق تعالی است که هم ظاهر است و هم باطن. مرتبه بطون حق، مرتبه غیب الغیوب است که همواره مخفی است و هیچگاه شناخته نخواهد شد و مرتبه ظهور حق عالم است، مرتبه‌ای که حق از کنج خفا بدرآمد و خود را نمایاند. کائنات عالم همه، جلوه‌های حق هستند که موجود نیستند.<sup>۳۴</sup> یکی از این جلوه‌ها یا کاملترین جلوه حق، «انسان» است که تجلی حق را با اسم ظاهر (یعنی عالم را) می‌تواند بشناسد و آن در صورتی است که خویش را بشناسد که انسان «عالم صغیر» است و عالم «انسان کبیر». اما تجلی حق با اسم باطن، هیچگاه شناخته نمی‌شود همانگونه که کنه ذات انسان - که همان حق است - قابل شناسایی نیست.

اما بنابر «تشکیک در حقیقت وجود» که ملاصدرا در فلسفه خویش اثبات کرده و بر تمام مباحث فلسفی وی حاکم است، وجود، گرچه حقیقت واحد است، حقیقتاً کثیر نیز می‌باشد، وحدتی که در کثرت تجلی یافته و

**\* بنابر «تشکیک در حقیقت وجود» که ملاصدرا در فلسفه خویش اثبات کرده و بر تمام مباحث فلسفی وی حاکم است، وجود، گرچه حقیقت واحد است، حقیقتاً کثیر نیز می‌باشد، وحدتی که در کثرت تجلی یافته و کثرتی که به وحدت باز می‌گردد.**

توضیح مطلب آنست که بر مبنای «وحدت وجود» که ابن‌عربی معتقد به آن است - تمام عالم و از جمله نفس انسان مظهر خارجی «رب» است یا بتعبیری دیگر نفس، آینه‌ای است که «رب» در آن متجلی است، اما ذات حق تعالی، متعالی از هر تعین و نسبت یا اضافه به عالم است، زیرا از این جهت غنی از عالم است. بنابراین ذات حق قابل شناخت و ادراک نیست؛ «عقایی است که شکار کس نشود». «حق تعالی در هر مخلوقی، ظهوری خاص دارد، پس او ظاهر در هر مفهومی است و از هر فهمی مخفی است؛ حق تعالی محدود به هر حدی است (یعنی هر چه محدود است مظهري از مظاهر اوست)، صور عالم به حد و حصر در نمی‌آید و به آن احاطه حاصل نمی‌شود و حدود هر یک از آنها نیز دانسته نمی‌شود، مگر بقدریکه برای هر عالمی از آن صورت، قدر مناسب استعدادش حاصل شود؛ از اینرو حد حق تعالی دانسته نمی‌شود، زیرا لازمه علم به حد حق، علم به حد تمام صور است که این امر محال است، پس حد حق محال است».<sup>۳۲</sup>

بتعبیری دیگر «حق تعالی» وجودی نامحدود است و نامحدود دارای حد نمی‌باشد و بنابر حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» جهل به ذات حق، جهل به حقیقت و ذات نفس را نتیجه می‌دهد. اما وقتی حق تعالی با اسماء خود در عالم و در نفس انسان تجلی کند در اینصورت

۳۱. ر.ک: الفتحاح المکیة، ابن‌عربی، ج ۴، ص ۴۳.

۳۲. ابن‌عربی، فصوص الحکم، ص ۶۸.

۳۳. ایزوتسو، توشیهیکو، صوفیسم و تائوئیسم، ترجمه محمدجواد گوهری، ص ۱۰۷ و ۹۹.

۳۴. وجود در عرفان مخصوص واجب است چنانکه کون به ممکنات اختصاص دارد. همانطورکه کون به واجب اطلاق نمی‌شود وجود نیز به ممکن اطلاق نمی‌شود. (قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۳۲۹).

کثرتی که به وحدت باز می‌گردد. واجب الوجود بالاترین مرتبه وجود و شدیدترین مراتب است، موجودات عالم نیز حقیقتاً موجودند و بنابر مرتبه وجودی خویش دارای شدت و ضعف هستند، موجوداتی که در عرض حق تعالی نیستند بلکه رابطه طولی با او دارند. بنابراین مبنای انسان موجودی از موجودات عالم و معلول حق تعالی است که توانایی شناخت برخی از چیزها و از جمله حق تعالی را داراست.

بنابراین: الف: بر مبنای فلسفه ملاصدرا راههای شناخت حق و اثبات او متعدّدند و معرفت نفس یکی از آنهاست که از برهان صدیقین - که از حقیقت وجود، واجب الوجود را اثبات می‌کند - در رتبه نازلتر است.

وللطبیعیین مسلک آخر یبنتی علی معرفة النفس، وهو شریف جداً لکنه دون مسلک «الصدیقین» الذي مرّ ذكره ووجه ذلك أنّ السالك هاهنا عين الطريق وفي الأوّل السلوك إليه عين السبيل فهو أشرف.<sup>۳۵</sup> مقصود اینست که در برهان صدیقین با تأمل در حقیقت وجود به ضرورت و وجوب آن می‌رسیم که در این برهان راه و هدف یکی است. اما در برهان مبتنی بر معرفت نفس، در خویش می‌اندیشیم و در خود سفر می‌کنیم یعنی با تأمل در خویش و شناخت حقیقت خود، به واجب الوجود می‌رسیم که در اینجا راه و رونده یکی است و سالک با تأمل در خود به هدف - که معرفت واجب است - می‌رسد.

اما از نظر ابن عربی با تفکر نمی‌توان به حق تعالی رسید و تنها می‌توان تجلی حق را در انسان شهود کرد. ابن عربی بر این نکته تأکید می‌کند که تنها راه شناختن حق، شناختن خودمان است. ما باید کوشش بیحاصل شناخت ذات حق را رها کنیم و به عمق نفوس خود بازگشته و حق را بصورت جلوه‌هایش ادراک کنیم. زیرا ذات حق قابل درک و توصیف نیست، چون مستغنی از تمام قیود است درحالیکه انسان از جهت استعداد و مرتبت وجودی و احوال، مقید است و مقید جز مقید را نمی‌تواند ادراک کند.<sup>۳۶</sup>

مطلق برای اینکه شناخته شود، خود را در عالم متجلی می‌کند. او خود را مطابق با اقتضای هر شیء

خاص ظاهر می‌سازد. هنگامی که شیء - که حق خود را در او متجلی می‌کند - یک انسان باشد، حق را در خود می‌بیند. این «حق» بواسطه استعداد انسان در صورت خاص تعین یافته است. آنچه انسان می‌بیند چیزی نیست جز صورت خود در آینه حق.

والتجلي من الذات لا يكون أبداً إلا بصورة استعداد المتجلي له وغير ذلك لا يكون. فإذا المتجلي له ما رأى سوى صورته في مرآة الحق، وما رأى الحق ولا يمكن أن يراه مع علمه أنه ما رأى صورته إلا فيه.<sup>۳۷</sup>

ابن عربی شیوه استدلال را - که شیوه فیلسوفان و متکلمان است - برای شناخت حق صحیح نمی‌داند. از نظر وی روش شناختن حق از طریق نفس و بواسطه تجلی مستقیم حق است که دارای سه مرحله است. مرحله اول آنستکه انسان از وجود حق بعنوان «اله» آگاه می‌گردد. «ما با مألوه بودن خود او را اله داشته‌ایم، لذا او شناخته نمی‌شود مگر آنکه ما شناخته شویم».<sup>۳۸</sup> قیصری توضیح می‌دهد که مقصود از «مألوه» - در اینجا - عبد است و نه معبود. ما با عبودیت خود، حق را معبود و با وجود خود او را «اله» کرده‌ایم، زیرا اگر ما نباشیم «اله» بودن حق ظاهر نمی‌گردد و چنانکه در حدیث کنز بیان شده، علت غایی از ایجاد ما ظهور «الهیّت» اوست.

بنابراین «جعل» در عبارت ابن عربی بمعنای مجازی آن است و نه بمعنای حقیقی، مانند اینکه رعیتی گوید: سلطان با وجود من سلطان گشت، یا مریدی گوید: شیخ با وجود من شیخ است، یا تلمیذی گوید: استاد با وجود من استاد است.<sup>۳۹</sup>

غلام خواجه را آزاد کردم

منم کاستاد را استاد کردم

من آن مومنی که دعوی من آنست

که من پولاد را پولاد کردم<sup>۴۰</sup>

۳۵. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۴۴.

۳۶. القونوی، مفتاح الغیب همراه با مصباح الانس، ص ۱۸۰، ۱۸۲.

۳۷. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۶۱.

۳۸. همان، ص ۸۱ (فنحن جعلناه بمألوهیتنا إلهاً، فلا يعرف حتى نعرف).

۳۹. ر.ک: شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۵۸.

۴۰. خوارزمی، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۲۴۲.

مرحله دوم مرحله‌ای است که کشف بر انسان روشن خواهد ساخت که این خود حق است که دلیل بر وجود و الوهیت او می‌باشد.

ثم بعد هذا في ثاني حال يعطيك الكشف أن الحق نفسه كان عين الدليل على نفسه وعلى الوهية، وأن العالم ليس إلا تجليه في صور أعيانهم الثابتة التي يستحيل وجودها بدونها.<sup>٤١</sup>

در مرحله اول، حق، چیزی ناشناخته و شناخته‌نشده نبود بلکه «اله ما» بود و تنافری ذاتی میان حق بعنوان اله و جهان بعنوان مظهر او وجود داشت. در مرحله دوم این تنافر ناپدید می‌شود؛ ما می‌دانیم که تجلی ذاتی خود حق هستیم.<sup>٤٢</sup>

مرحله سوم آخرین کشف است که شناخت خود از خود را بواسطه حق می‌یابیم.

ثم يأتي الكشف الآخر فيظهر لك صورنا فيه فيظهر بعضنا لبعض في الحق، فيعرف بعضنا بعضاً ويتميز بعضنا عن بعض. فهنا من يعرف أن في الحق وقعت هذه المعرفة لنا بنا، وهنا من يجهل الحضرة التي وقعت فيها هذه المعرفة بنا: أعوذ بالله أن الكون من الجاهلين.<sup>٤٣</sup>

در چشم انسانی که به این مرحله از کشف رسیده است منظری از زیبایی پدیدار می‌شود. چنین انسانی همه موجودات را در آینه حق و هر کدام را ظهور یافته در دیگری می‌بیند. همه موجودات چنان در هم سریان و نفوذ می‌یابند که در عین آنکه کاملاً برای یکدیگر شفاف شده‌اند، هر کدام فردیت خود را حفظ می‌کنند. این کشف «بقاء بعد از فناء» است، چنانکه کشف اول «فنا در حق» بود.<sup>٤٤</sup>

ب: ملاصدرا، انسان را «مثال حق» در عالم می‌داند و لذا اگر انسان صفات و افعال خود را بشناسد می‌تواند به صفات و افعال حق معرفت پیدا کند «به مشاعر و قوای نفس انسانی بنگر که خداوند ذات و صفات و فعل آن را مثالی برای ذات و صفات و افعال خود آفرید. و قول خداوند را «وما أنفسمك أفلا تبصرون»<sup>٤٥</sup> تلاوت کن و نیز قول رسول خدا ﷺ را بنگر که فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».<sup>٤٦</sup> اما در جهان بینی ابن عربی انسان، جلوه‌ای از

جلوه‌های حق و تجلی صفتی از صفات اوست، بلکه حق است که تجلی یافته است.

ج: ملاصدرا در فقره‌ای از اسفار، ضمیر «نفسه» را در «من عرف نفسه فقد عرف ربه» به پیامبر ﷺ که خلیفه الله است باز می‌گرداند.

واعلم أن البارئ وحداني الذات في أول الأولين و خليفة الله فرداني الذات في آخر الآخرين «كما بدأكم تعودون»، فله سبحانه رب الأرض والسماء وهذه الخليفة مرآة يرى بها كل الأشياء، ويتجلى فيها الحق بجميع الأسماء وينكشف بنور عينه عين المسمى، «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم» فأعرفه أيها السالك إلى الله! حتى تعرف ربك.<sup>٤٧</sup>

مقصود اینست که هر کس پیامبر ﷺ را که به مؤمنین از خود ایشان اولی است بشناسد، رب خود را می‌شناسد.

اما ابن عربی «خلیفة الهی» را مقامی برای نوع انسانی می‌داند. بنابراین شناخت خلیفه خدا، در جهان بینی ابن عربی، شناخت نوع انسان است.

د: اما درباره شناخت عالم، بر مبنای فلسفه خاص ملاصدرا، بنابر برهان صدیقین و قاعده فلسفی «علم به معلول تنها از طریق علم به علت امکان دارد»<sup>٤٨</sup> ابتدا حق تعالی، که علت عالم است، شناخته می‌شود و در پرتو این علم و با نور حق، معرفت به عالم حاصل می‌شود. اما از نظر ابن عربی «عالم خداست» یعنی تجلی اسم ظاهر حق است و انسان نیز همان عالم است، در نتیجه شناخت انسان، عین شناخت عالم و شناخت حق خواهد بود.

#### روش ملاصدرا در شناخت انسان

ملاصدرا برخلاف فیلسوفان پیش از خود که از مباحث نفس در علم طبیعی بحث می‌کردند، برای «علم النفس» جایگاهی ویژه در فلسفه خویش قرار داد. از نظر

٤١. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ٨١.

٤٢. رک: شرح فصوص الحکم، کاشانی، ص ٩١.

٤٣. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ٨٢.

٤٤. رک: قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ٥٨٣.

٤٥. سورة الذاریات، آیه ٢١.

٤٦. رک: الحکمة المتعالیة، ملاصدرا، ج ٦، ص ٣٧٧.

٤٧. همان، ج ٧، ص ٢١. ٤٨. همان، ج ٣، ص ٣٩٦.



وی از دو جهت می‌توان به نفس نظر کرد: یکی نفس از آنجهت که نفس است و تعلق به بدن دارد و منشأ آثار مختلف می‌گردد. از اینجهت می‌توان علم النفس را در طبیعیات که از احوال ماده و حرکات آن بحث می‌کند، قرار داد. و دیگر بحث از حقیقت نفس، از جهت ذات آن و با قطع نظر از اضافه آن به بدن، که از اینجهت در علمی دیگر غیر از علم طبیعی باید مورد بحث قرار گیرد.<sup>۴۹</sup> و لذا ملاصدرا «علم النفس» را آخرین سفر از اسفار اربعه خویش قرار داد.<sup>۵۰</sup> ملاصدرا اعتقاد دارد که علم انسان به نفس خویش اکتسابی نیست.<sup>۵۱</sup> این علم که اولین علم

معرفت نفس نایل آمده است چنان است که آماس کرده‌ای را چاق پندارد.<sup>۵۰</sup>

ملاصدرا معتقد است حقیقت روح - که اصل انسان و سرّی از اسرار الهی است - با قیاس فکری ادراک نمی‌شود، زیرا همچنانکه قرآن بیان کرده امری ربانی است: ﴿قل الروح من امر ربّی﴾<sup>۵۲</sup> و امور ربانی قابل توصیف با عقل نیستند و با قیاس و تفکر به حقیقت آنها نمی‌توان رسید، بلکه با توری دیگر که اشرف و اعلیٰ از عقل انسانی است و از عالم دیگری است می‌توان به حقیقت امور ربانی رسید. این نور را عرفا، عالم نبوت و ولایت می‌گویند که نسبت

**\* ملاصدرا اعتقاد دارد که علم انسان به نفس خویش اکتسابی نیست. این علم که اولین علم نفس است - زیرا نفس در آغاز خلقتش خالی از علوم تصویری و تصدیقی است - علم حضوری است، که هر مجردی و از جمله نفس انسانی دارای آن است و بواسطه این علم است که انسان اشیاء دیگر را ادراک می‌کند.**

نفس است - زیرا نفس در آغاز خلقتش خالی از علوم تصویری و تصدیقی است - علم حضوری است،<sup>۵۲</sup> که هر مجردی و از جمله نفس انسانی دارای آن است و بواسطه این علم است که انسان اشیاء دیگر را ادراک می‌کند.<sup>۵۳</sup>

آن به عقل مانند نسبت عقل به وهم است.<sup>۵۷</sup> از نظر ملاصدرا هر انسانی با تزکیه و تفکر یا با جمع کردن میان حکمت عملی و حکمت نظری می‌تواند این نور را بیابد. وی قوهٔ عقلی انسان را محل و قابل تمام علوم و حقایق می‌داند، هر انسانی بحسب ذات خود توانایی درک تمام حقایق را دارد، همچنانکه هر آینه‌ای اگر صاف و شفاف و در مقابل اشیاء باشد، صورت آنها را می‌پذیرد. ملاصدرا علت اینکه غالب انسانها حقایق را درک نمی‌کنند یکی از این امور می‌داند: ۱. یا نفس انسان به حد بلوغ نرسیده است، مانند نفس کودک. ۲. یا نفسی است که شهوات و گناهان بسیار باعث کدورت آن شده است، زیرا گناه مانع صفا و جلای نفس است و در صورت وجود گناهان زیاد

این علم، علم اجمالی به خویشتن است که گاهی با غفلت همراه می‌شود و می‌توان با کشف و شهود و یا با برهان، آن را تقویت کرد و حقیقت خویش را شناخت. از نظر ملاصدرا برهان عقلانی نه تنها مخالفی با کشف و شهود ندارد بلکه یاور آن نیز می‌باشد.<sup>۵۴</sup> وی ادراک حقیقت نفس را امری صعب می‌داند بدلیل اینکه نفس انسانی با بقیهٔ موجودات (طبیعی، نفسی و عقلی) متفاوت است، زیرا هر یک از آنها مقامی معلوم دارند اما نفس انسانی دارای مقامات و درجات متفاوت است و در هر مقام و عالمی صورتی دیگر دارد، و لذا فیلسوفان پیشین قاصر از شناخت نفس انسانی بودند، حد شناخت آنها، معرفت نفس از جهت ارتباط با بدن و عوارض ادراکی و تحریکی آن و حداکثر اثبات تجرد و بقای نفس بعد از قطع علاقه از بدن بود و هر که گمان کند با این مقدار، به

۴۹. ملاصدرا: الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۱۰.

۵۰. همان، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۸.

۵۱. همان، ج ۴، ص ۲۵۶. ۵۲. همان، ج ۶، ص ۱۶۱.

۵۳. همان، ج ۸، ص ۶۶. ۵۴. همان، ج ۲، ص ۳۱۵ و ۳۲۲.

۵۵. همان، ج ۸، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

۵۶. سورهٔ اسراء، آیه ۸۵.

۵۷. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۲۵۲.

حقیقت در نفس متجلی نمی‌شود. ۳. یا جهت نفس انسان مغایر با جهت حقیقت مطلوب است. مانند نفوس صالحین که در عین صاف و پاک بودن محل تجلی حق نیستند زیرا محاذی با حق نیستند. ۴. یا مانع حجابی است که بواسطه تقلید از دیگران و قبول سخن آنان در نفس انسان ایجاد می‌شود. غالب متکلمین و متعصبین مذاهب دارای این حجاب هستند. ۵. یا جهل به علوم و مقدماتی که برای درک حقایق لازمند.<sup>۵۸</sup>

• انسان کامل، جامع تمام عوالم عالیه و کتب الهیه و صحف ربانیه است، چون او نسخه و دستنویس عالم کبیر است؛ یعنی از جهت روح و عقلش کتاب عقلی، و از جهت قلب - یعنی نفس ناطقه‌اش - کتاب لوح محفوظ، و از جهت نفس حیوانیش، یعنی قوه خیالی، کتاب محو و اثبات است.

### انسان کامل از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا نیز همانند ابن عربی انسان را «کون جامع»<sup>۵۹</sup> «نسخه الهی»<sup>۶۰</sup> و «خلیفه الهی»<sup>۶۱</sup> می‌داند.

انسان کامل، جامع تمام عوالم عالیه و کتب الهیه و صحف ربانیه است، چون او نسخه و دستنویس عالم کبیر است؛ یعنی از جهت روح و عقلش کتاب عقلی، و از جهت قلب - یعنی نفس ناطقه‌اش - کتاب لوح محفوظ، و از جهت نفس حیوانیش، یعنی قوه خیالی، کتاب محو و اثبات است. امیر المؤمنین (علیه السلام) به این معنا اشاره فرموده است:

وأنت الكتاب المبين الذي بآياته يظهر المضمر<sup>۶۲</sup>

تمام آنچه که در عالم کبیر موجود است، در انسان نیز موجود می‌باشد. در عالم کبیر جوهر و اعراض، آسمان و زمین و ستارگان، فرشته و جن و حیوان و غیر اینها وجود دارد. نمونه تمام اینها در انسان موجود است، ذات انسان جوهر است، صفاتش اعراض است، سرش آسمان و حواسش ستارگان و قلبش خورشید و بدنش زمین است،

استخوانهایش کبوه و قوای ادراکیش پرنندگان و قوای تحریکی درندگان هستند؛ پس انسان مظهر جمیع اسماء الهی و لذا خلیفه الله است و تمام آنچه در ملک و ملکوت وجود دارد مسخر او و مأمور سجده به او هستند.

خداوند، انسان را خلیفه خود در روی زمین قرار داده است.<sup>۶۳</sup> خلیفه کسی است که بعد از مستخلف‌عنه واقع می‌شود و نائب اوست. ملاصدرا در اینجا سؤالی را مطرح می‌کند و آن اینکه خداوند که همواره حضور دارد و هیچگاه غایب نیست، چگونه برای خود خلیفه قرار داده است.<sup>۶۴</sup> اگر انسان را جدای از خداوند تصور کنیم و خداوند را محدود و متناهی بدانیم، خلافت انسان قابل تصور خواهد بود، اما ذات ازلی و نامتناهی حق محدود نیست و بر هر چیزی احاطه دارد: ﴿بكل شيء محيط﴾،<sup>۶۵</sup> بنابراین فرض غیبت خداوند، فرض محال است، پس خلافت به چه معناست!؟

ملاصدرا در جواب به این سؤال می‌گوید که احتیاج به خلیفه بدلیل نقصان خداوند و قصور در فعلش نیست، زیرا حق تعالی تمام هر حقیقتی و کمال هر موجودی است، بلکه مستخلف‌علیه (یعنی موجودات عالم) از قبول بیواسطه فیض او قاصر است.

نظیر این مطلب در عالم طبیعت مانند واسطه بودن نفس است میان عقل و طبیعت که عقل با واسطه نفس، فعل خود را در طبیعت انجام می‌دهد.<sup>۶۶</sup> بعبارت دیگر خلافت انسان بمعنای غیبت خداوند یا تفویض امر به انسان نیست، بلکه انسان مظهر و مرآت حق تعالی است و خداوند در او ظهور کرده است. خداوند از آنجا که محیط بر همه چیز است، آثار احاطه و قدرتش از نیروهای ادراکی و تحریکی انسان کامل - که خلیفه اوست - ظهور می‌کند. ملاصدرا در تفسیر آیه ﴿إني جاعل فی الأرض

۵۸. همان، ص ۳۶۷ - ۳۸۰؛ الحکمة المتعالیة، ملاصدرا، ج ۹، ص ۱۳۶ - ۱۴۰.

۵۹. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۵، ص ۳۵۰.

۶۰. همان، ج ۶، ص ۲۹۶. ۶۱. همان، ج ۸، ص ۱۴۰.

۶۲. همان، ج ۶، ص ۲۹۶. ۶۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

۶۴. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۰۰.

۶۵. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۶۶. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۰۱.

خلیفه<sup>۶۷</sup>، ضرورت وجود خلیفه را اینگونه بیان می‌کند:  
 اعلم أنه لما اقتضى حكم السلطنة الواجبة للذات  
 الأزلية والصفات العلية بسط مملكة الألوهية، ونشر  
 لواء الربوبية بإظهار الخلائق وتحقیق الحقائق،  
 وتسخير الأشياء وإمضاء الأمور وتديبير الممالك  
 وإمداد الدهور وحفظ مراتب الوجود ورفع مناصب  
 الشهود. وكان مباشرة هذا الأمر من الذات القديمة  
 بغير واسطة بعيداً جداً - لبعده المناسبة بين عزة القدم  
 وذلة الحدوث - حكم الحكيم - سبحانه - بتخليف  
 نائب يتوب عنه في التصرف والولاية والحفظ  
 والرعاية.<sup>۶۸</sup>

این خلیفه «انسان» است که دارای تمام صفات الهی است.  
 بحکم اسم «باطن» حقیقتی باطنی و بحکم اسم «ظاهر»  
 صورتی ظاهری دارد و لذا می‌تواند در ملک و ملکوت  
 تصرف کند.

ملاصدرا میان خلافت در زمین و خلافت در عالم  
 تفاوت قائل است. خلیفه در زمین نوع بشری - حضرت  
 آدم عليه السلام و اولاد او - است، حقیقت باطنی افراد بشر، یا  
 بعبارتی، تجلی «اسم باطن» حق تعالی در افراد بشری،  
 «روح جزئی است که از «روح اعظم» در او دمیده شده  
 است و صورت ظاهری یعنی تجلی «اسم ظاهر» حق تعالی  
 در افراد بشری، نسخه‌ای منتخب از صورت عالم است. از  
 هر جزئی از اجزاء عالم چه لطیف و چه کثیف، سهم و  
 بهره‌ای در فرد بشری وجود دارد؛ فسبحانه من صانع جمع  
 الكل في واحد كما قيل:

ليس من الله بمستنكر أن يجمع العالم في واحد<sup>۶۹</sup>  
 اما خلیفه در تمام عالم «محمد صلى الله عليه وآله» است،<sup>۷۰</sup> که  
 واسطه در خلقت کل عالم و مشکاتی است که تمام علوم  
 و معارف از او دریافت می‌شود.<sup>۷۱</sup> هر فردی از افرادی  
 انسان با حرکت جوهری میتواند با نور محمدی متحد  
 گردد و خلیفه خدا بر تمام عالم شود. مبدأ خلافت فرد  
 انسانی از زمین است یعنی قوس صعودی از زمین شروع  
 می‌شود، «الإنسان مخلوق أول خلقه من أحسن الأشياء  
 وأنقص المواد وأضعف الأجساد».<sup>۷۲</sup> در ابتدای خلقت،  
 انسان در مرتبه عقل هیولانی است،<sup>۷۳</sup> که استعداد یافتن  
 تمام حقایق و رسیدن به مقام خلافت الهی در ملک و

ملکوت را داراست. سپس انسان با حرکت جوهری  
 می‌تواند تمام استعدادهای خود را به فعلیت برساند، یعنی  
 به مرتبه عقل بالملکه، عقل بالفعل و درنهایت «عقل  
 مستفاد» برسد.<sup>۷۴</sup> در مرتبه عقل مستفاد تمام استعدادهای  
 انسان به فعلیت می‌رسد، یعنی جلوه تمام حق تعالی  
 می‌گردد.

جامعیت انسان بواسطه روح الهی است که در این نوع  
 دمیده شده است: «فإذا سوته ونفخت فيه من روحي».<sup>۷۵</sup>  
 هنگامیکه بدن انسان با حرکت جوهری به مرحله «تسویه»  
 رسید، استعداد لازم را برای نفخه حق می‌یابد و آنگاه روح  
 الهی با همه اسماء و صفاتش، در حد استعداد و قوه، در  
 ترکیب بدنی انسان جلوه می‌کند و انسان خلیفه الهی  
 می‌گردد.

خلیفه خدا بودن امری تکوینی برای انسان است،  
 یعنی در نظام هستی و در میان تمام موجودات - حتی  
 ملائکه که مقربان درگاه الهی هستند - هیچ موجودی از این  
 امتیاز برخوردار نیست که روح الهی با تمام اسماء و  
 صفات خود در او تجلی کند. پرسش ملائکه «أتجعل فيها  
 من يفسد فيها ويفسك الدماء»<sup>۷۶</sup> تنها برای سؤال بود و نه  
 برای اعتراض.<sup>۷۷</sup> انسانی که از خاک آفریده شده است و در  
 ابتدای خلقت، وجودش در نهایت ضعف است و مرتبه  
 وجودیش از تمام جواهر عقلی و نفسانی و طبیعی نازلتر  
 است، چگونه به مقام خلافت و مسجودیت ملائکه نائل  
 می‌شود؟

ملاصدرا به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد که هر  
 صورتی از صورتها و طبقه‌ای از طبقات و فرشته‌ای از  
 فرشتگان دارای مقامی معلوم هستند که از آن حد فراتر  
 نمی‌توانند رفت. اما انسان که بدلیل ضعف وجود ابتدای  
 خود برای پایان و نهایت کار خلق شده است، مقام معلوم

۶۷. سوره بقره، آیه ۳۰.

۶۸. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۰۲.

۶۹. همان، ص ۳۰۳. ۷۰. همان، ص ۳۰۱.

۷۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۱۷۹.

۷۲. همان، ج ۷، ص ۱۲۷. ۷۳. همان، ج ۳، ص ۴۲۰.

۷۴. همان، ص ۴۲۶. ۷۵. سوره حجر، آیه ۲۸.

۷۶. سوره بقره، آیه ۳۰.

۷۷. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۸.

ندارد، همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿يا أهل يثرب لا مقام لكم﴾.<sup>۷۸</sup> ملاصدرا در توضیح این مطلب، موجود را تقسیم می‌کند به موجودی که از تمام جهات بالفعل است، - و آن خداوند تعالی است - و موجودی که از بعضی جهات بالفعل و از بعضی جهات بالقوه است که این قسم خود تقسیم می‌شود به موجودی که امکان انتقال از صورتی به صورت دیگر را ندارد (مانند اجرام آسمانی) و موجودی که امکان انتقال را دارد مانند اجسام عنصری که انتقال آنها از صورتی به صورت دیگر یا بسختی است مانند کوهها و فلزات و یا باسانی است مانند انسان و حیوان و گیاه. و تنها انسان می‌تواند با این حرکت به فعلیت تام برسد و خلیفه خداوند در عالم گردد.<sup>۷۹</sup>

بنابراین انسان خلیفه الهی و جامع تمام اسماء و صفات حق است، هم صفات تنزیهی مانند سیوح قدوس، و هم صفات تشبیهی مانند خالق و رازق، اما فرشتگان مظهر بعضی از صفات حق هستند. آنها خداوند را تنزیه و تقدیس می‌کنند ولی فاقد صفاتی نظیر خالق و رازق هستند.<sup>۸۰</sup>

«از آنجا که خداوند، آدم علیه السلام را از اجزاء مختلف و قوای متباین آفرید به او استعداد ادراک تمام مدرکات - معقول، محسوس و متخیل - را عطا کرد،<sup>۸۱</sup> و لذا انسان می‌تواند تمام حقایق کلی و جزئی و خواص و اسماء آنها را بشناسد و بنابراین اتحاد عالم و معلوم، جهانی عقلانی شبیه به جهان خارجی گردد و این معنای جامعیت انسان و خلافت الهی است.

پی‌نوشتها

۱. ابن عربی، فصوص الحکم، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
۲. قیصری، شرح فصوص الحکم، بکوشش سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
۳. خوارزمی، شرح فصوص الحکم، بکوشش نجیب ایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۴ ش.
۴. کاشانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، مصر، ۱۴۰۷ ق.
۵. ابن عربی، الفتوحات المکیة، دار صادر بیروت، بی‌تا.
۶. ابن عربی، التدبیرات الإلهیة فی إصلاح المملكة

الإنسانیة، ۱۳۶۶ ش.

۷. قونوی، مفتاح الغیب.

۸. ملاصدرا، المبدأ والمعاد، بکوشش سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۴.

۹. جلیلی، عبدالکریم بن ابراهیم، الانسان الكامل فی معرفة الأواخر والأوائل، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.

۱۰. بالی افندی، حل المواضع الخفیة من شرح فصوص الحکم، حاشیه بر شرح کاشانی بر فصوص الحکم، مصر، ۱۴۰۷ ق.

۱۱. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، بکوشش محمد خواجوی، قم، بیدار، ۱۳۶۶ ش.

۱۲. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، بکوشش محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.

۱۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۱۴. علامه مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، بی‌تا.

۱۵. ملاصدرا، أسرار الآیات، بکوشش محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

۱۶. ملاصدرا، رسالة مه اصل، بکوشش حسین نصر، تهران، مولی، ۱۳۶۰.

۱۷. ایسزوتسو، توشیهیکو، صوفیسم و تائوئیسم، ترجمه محمد جواد گوهری، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸.

۱۸. نصر، سید حسین، نیاز به علم مقدس، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.

۱۹. سبزواری، حاج ملاهادی، أسرار الحکم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۲.

\* \* \*

۷۸. سورة احزاب، آیه ۱۳.

۷۹. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۸۰. همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۶. ۸۱. همان، ص ۳۱۹.